

بِسْمِ اللَّهِ

مَسَامِر

هوش

مرکز تهیه و توزیع کالا



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مشاجر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
اللَّهُمَّ اكْرِمْنَا بِنُورِ الْعَقْلِ
وَافْرَجْنَا مِنْ ظُلُمَاتِ الْوَهْمِ
اللَّهُمَّ افْتَحْ عَلَيْنَا أَبْوَابَ رَحْمَتِكَ
وَاسْتُرْ عَلَيْنَا قُرْآنَ عِلْمِكَ
بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ

بِسْمِ اللَّهِ صِحْر

استعلامات

صاجر: جمع صاجر ← مصدر صجر از تجارت < بهرامت >
 اسم مکان از تجارت

صاجر

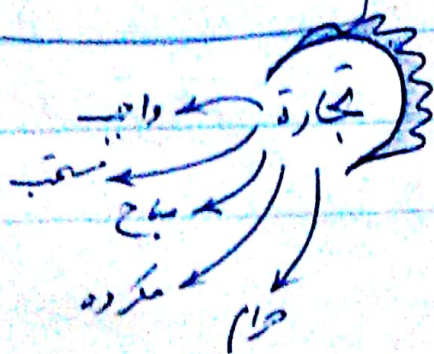
هو صواع تجارة ← یعنی دارد ← مانع نقیض است [حرام]
 (صاکیب به) ← نیست [مکروه]
 یعنی ندارد [مباح]

پس مال مکتب یا حرام است یا مکروه
 یا مباح و لا غیر.

اموال حرام:

ثقت: وجوب و استحباب از عوارض تجارت از
 نه خود مال.

دوغن اگر نجس باشد (نه ذاتی)
 بار و باغ حرام نیست نجس.



- ۱ خمر (از عیب)
- ۲ نبيذ (از خمر یا چیز دیگر)
- ۳ فقاغ
- ۴ مایع نجس (عرقان طهارت)
- ۵ مردار
- ۶ خون
- ۷ ادرار و مدفوع حیوان غیر فکول

۸ سگ و خوک (به غیر از یک قطار و زراعت و گله و چرای حیوانات)

۹ آلات لهو

۱۰ صنم و بیت

۱۱ صلیب

۱۲ آلات قمار

۱۳ قروش سلاح به دشمنان دین

۱۴ اجاره خانه ها و اجاره دادن جموله برای مغل حرام

۱۵ انگور و ظا به مکر که مکر ساز است .

۱۶ چوب بکر که عواهد بیت مبارک

۱۷ غنا (نفس صوت همراه ترجیع مطرب)

۱۸ یاری رساندن به ظالمین (مثلا نغمه کتبت باشد)

۱۹ نوح با باطل (مردار راه صفت که ندانند وصف کند)

۲۰ هجوم مؤمنین (ذکر عیب آنان باشد)

۲۱ غیبه

۲۲ نگهداری کتب ضاله و استنساخ آنها و تقدیس آنها و مطابقت

۲۳ یادگیری سحر یا کهنات (جن گیری) یا هیاه شامی و عبود و یاد دادن اینها

۲۴ قمار

۲۵ غش خفی (مثلا آب کردن در سیر)

۲۶ تدلیس ها شطرنج (می سزاندن گوید که در ادبیت برابر خراشگر)

کسر که تجریش ، اجاره دادن خانه
و اجاره دادن حیوانات و سفای مجار
حمل آید

۲۷) تزئین مرد با آنچه بر او حرام است

یا زن " " " "

با اصداف و عیان او

مکان و عرفه تغییر
می کنند.

۲۸) اجرة گرفتن برای غسل دادن

مرد و گرفتن هیچ مردی او

و یا جهت رغن و غار بر او

حلامه اجرة گرفتن بر هر عملی که واجب کنای

است حرام است.

اگر کار زندی کرد مثلا تزئین میت و تنطیف او و

وضوی او و انجام صحبات و یا عمیق تر کردن قبر و ...

با کسبیت که اجرتی برابر آنها مطابقت نماید.

۲۹) اجرت گرفتن برابر افعال که از غرض خالی اند (عبث)

مثل رفتن بیک راه دور یا اجرت برابر رفتن

داخل تدریک و ...

۳۰ اجرت برابر زنا یا لواط یا ...

۳۱ رشوه دادن به قافر

۳۲ اجرت برای اذان و اقامه

غیر از آنچه که حاکم می تواند از بیت المال بپردازد.

۳۳ اجرت در بار قضاوت

که زیرا قضاوت بر او واجب است.

۳۴ اجرت برای تعلیم واجبات مکلف

که بیش از حد ذکر کرده ...

همه اینها از موضوعاتی هستند که
تجارتشان حرام است و اقامه آنها
را تجارتشان مکروه است و نیز ذکر
و کینیم و هر چه غیر از اینها بود تجارتش
مباح است.

استکراهات

در واجبات کفایه اقتدا برت جایز نیست ← پس چطور در فائزیه و ... که
< مثلاً نماز بر سینه >
واجب کفایه اند اقتدا برت
جایز است!

مکروهات

هر واجب کفای که
تظام انسانی قواش
بر آنها باشد اخذ
اجرت بر آن جایز است.

- ① صرافی
- ② بیع اکلان (کتن فردنی)
- ③ رعیت (برده فرشی)

④ احتکار طعام (در طام بنام)

کل قرص حجر المنقعه
حرام

- ⑤ ذباجة
- ⑥ نساجه و عقران خرابین آردم
- ⑦ حجامه

- ⑧ ضراب النخل (طونر اجاره دادن ببار باروی)
- ⑨ کسب الصیان (تصرف در اموال بی)

بند واقعاً بین بدعصار
بارد یعنی پول در بانک
بارد این ظاهر اولی
بپرد و هم خون (است)

است! []
① خوردن نیاز ندارد.
② مردم به آن نیاز دارند.

[اگر منفعت عقلیه داشته باشد]
سیدان به دو قید احتکار و اجرام و دانند که اول مکروه و دانست

برای دل کراحت دارد

چون معلوم نیست

حیا که : بابتن داریم نیست
سناجه : بابتن داریم ایم
حیاچه : دوختن

کسب صبی : ① عم داریم غیر حلال است
② عم داریم حلال است

از راه مشروع
مانند میوه باغ

- ① جوانزگ
- ② ریاست
- ③ دولتا

چون صراف
از ربا محفوظ
من خانه
(قول پر مسموع نیست)
بعضی معین
بعضی غیر معین

طلبه ار که به آخوندگه کسر عمل کنند
(بی آنچه عدان)
آداب المعین

چون عصابه مساوت طلبه آورده
چون کفن فروش کثرت کرد را
آرزو مرغانه

چون داریم باغ عقل را کلمه کند

* مخزول : رسته (تار و پود داشته باشد)

من و پلهر : آنگه باد سنگاه انجام دهد
نه با دست
۱۷/۶

بیع وضع شده برای ملکیت
(ایجاب و قبول اسباب بیعانه)
بیع : حوز ایجاب و قبول نفس بیعانه
ج : خدمت و توفیق کارخانه داریم باغ دارد
بجوریا : حصیر

ماهیت بیع :

عهد: الايجاب والقبول

تعریف بیع :

حر فاعلی باید مطرد و متکثر
بابر (جامع افراد و مانع اعتبار)

① = رایج (فوق الثمان) : هو اللفظ الدال على نقل ملك بغير

② = دروس مصنف : هو الايجاب والقبول الدالان على نقل ملك

③ = کمه مصنف : بغير معلوم مع التراضی

هو الايجاب والقبول الدالان على نقل ملك
بغير معلوم

نوی

کلی صدق علیه الحد
صدق علیه المحدود
وکلی صدق علیه المحدود
صدق علیه الحد

حذف عن عام با ترکیب
عن خاص مرکب عن آن

= معاشیه ملا عبدالر : عن عام یعنی تواند در تعریف
واقع بود و هرگز نرسود

الفاظ مصطلحات
وضع برای بیع
شده اند

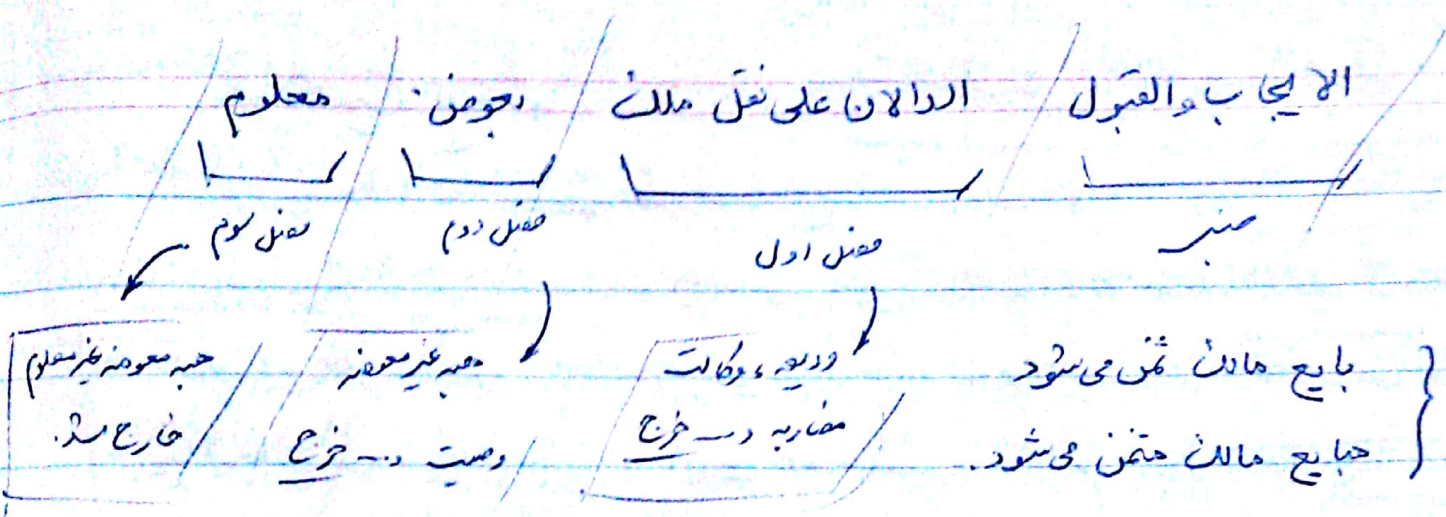
بیانیه (من)
لامیه (ل)
ظرفیه (فی)

اضافه

چون غرض از تعریف
یا حقیقت بی است
یا بیان محصنات آن

عهد البیع < ظرفیه >

مضاف الیه
مضاف



سهمیدانه: لفظ عین بعد است برابر بیع
 در ایجاب و قبول عین قریب
 است، سیر یا مصنف بهتر از
 صاحب شرایع است

(بجهدار است حکم حکم کند)
 # بیع مکره صحیح بحق
 یعنی بحق
 (غاصب مجبور کند)

* ملک اعم از اعیان و منافع است
 پس این تعریف اطراد ندارد معنی مانع
 اجاره نیست

استدلال: عیب تعریف در دروس
 خوب نیست چون بیع مکره
 بحق را شامل نمی شود در حال
 که این بیع صحیح است

ولی این تعریف مانع اجاره نیست

آنچه داخل می شود: بیع مکره عن حق
 (حق است)
 بیع افس
 بیع دین و وکیل

اجاره (۱)
 حبه معوضه معین (۲)
 صلح با عیان (۳)

واجب مستحب

حرام : حجارة

باح ← احض

مكروه ← اعم

بسم الله : این تعریف بر معنی لفظانه

زیر حقیقت اشیا را جز خداوند

نمیداند .

تجارة واجب : تجارت که مختص مولود خود شخص و عیال واجب النفقة

بر آن متوقف باشد .

واجب النفقة : زن

فرزند

پدر و مادر

و هر کس که نظام بشهر محتاج آن باشد [مستحب]

تجارة مستحب : آنچه مستحب بر آن حاصل شود مانند توسعه بر عیال

یا تنوع المومنین و حرمانی که مضطر نباشد .

مقدمة المساجب

مستحب

تجارة باح : به حرمت دیگری ، فقط برابر زیادت حال .

تجارة مكروه و حرام : في حد نفسه نذایم ، بلکه با سبب بین تجارت و عین خارجی

حرمت و کراهت از عین به تجارت نقل می شود .

اشغال (صج صزا) : تبویم تجارت برابر توسعه کفر حرام است این مرزود من توسط عیال که به من سبب با خارج

حرمت به تجارت با مرزود [استفاده نپذیرند در ظاهر معاملات این در میان است حکم با او صادر باشد]

بیع اسم است برابر حرف ایجاب و قبول (سبب)
یا برابر ملکیت حاصل از آن (سبب)

بیع متبادر در عقد است
تبادر عیالات حقیقت است
پس بیع حقیقت در عقد است

اصدانه

سند اول: برابر سبب است

سند اول: بیع همان عقد است

سند ثانی: بیع حرف عقد نیست، ملکیت حاصل
از آن است.

استون: در سبب عطیه این تصریح کرده به این جهت

- ① مانک باشد
- ② وکیل باشد
- ③ ولی باشد

مراد از غیر ایجاب و قبول

الستیباب و ایجاب است
که نقطه عمل آن می شود ولی
عقدش عمل آن نمی شود

استفادگی شیعی را طلب کنند
و در غیر بنیاد که معتقدند

اصدانه است بین فقها که
صلاح عقد مستفاد است یا
میکند از همین عقد است
بیع یا اجاره باشد (برای)

۷/۹

هر عقد به دوصل می شود انجام شود به نقطه به فعل

التمارنا : از تعریف مصنف برآید که چون گفت ایجاب و تمیل

بیع معاظاة صحیح نیست.

بیع معاظاة مجموعہ دوا عطا و اقد است

(لنظہ ممکن است بارہا کن در معاظات بیع)

امروز فقہا حجہ عقود را معاظاتہ
جائز می دانند مگر نجاج و طلاق را ...

میں فقہی نظر مصنف معاظاة نہ لزوم دارد و

نہ ملکیت ؛ حال آیا

ایجاباً در تصرف

قوام بیع بہ دوا امر است و

یا ملکیت متر لزل

① ملکیت نقل لزل

آ آورد !!

② لزوم (بعد از تحققش کسی حق بہ تم زدن ندارد)

ملکیت صحیح منتقل (صحیح بنا شد در بیع ملاً)

متر لزل (ملاً جعل جبار کرده باشند)

در ملکیت متر لزل حق مزوسن داری

و اگر با بیع منتقل کرد باید منت

آن را یا خود آن را بر دخی.

در ایجاب تصرف آن اقربانہ کہ

متر وقت بہ ملکیت اند جائز تر لزل

من بیع کہ باید در ملک باشد!

مزون ایجابہ محققہ با ملکیت متر لزل

ایجاباً تصرف = ایجاباً محققہ (بدون ملکیت)

السنزنا : ما باهم عبارت مصنف = سهیدمانه : عبارت مصنف مکتب متزلزله راجع
 ایاجه تصرف و فهم وک
 فقره مکتب متزلزل و گویند
 اما علمورس در ایاجه محصنه است .

- ۱- اگر متاع در دست اقد تلف شود .
- ۲- منتقل به شخص ثالث شود. [المستحق]
- ۳- تصرف کردن ملاً آورد کردن کنیم .

ما عین حال باقی است کب
 در ایاجه تصرف یا مکتب متزلزل
 می شود، اگر مال تلف شد یا

تلف شد

حوزه شد، دیگر معامله لازم
 نکرده :

طریق هر دو قول
 در این موارد لزوم
 بدیده آید در معاطاة
 اگر معاطاة شد و
 گوشتی گرفت و
 را طلب کرد، و مالک نمیشود
 هزینه زاید و مرد .



* قول : پیش در آمد قبل از غذا

بنا بر ایاجه : هو للباغی

اول غایب بود تلف

[تلف : گشت که مالک و می تواند

فسخ کند حتی اگر در دست شخص ثالث

باشد، نه در بدل یا مثل را آورد

و این عکس آن را گشت !]

اول تلف بعد غایب ← به شک از آن باغی

است (تلف حکم عراد است)

ملاً فرودش

① معاطاة نفس نشده

اگر نفس با داد و لبر صبیح هنوز اعطاء نشده ، معاطاة نیست قطعا .

② ... (میان برافروخت)

که اختیار معنیست له عروان

۱۳/۷

تاریخ

ایجاب مقدم بر قبول (اتفاقاً صبیح است) }
قبول مقدم بر ایجاب (اصطلاحاً) }

مستتر	بائع
استتریت	بعیت
متریت	متریت
فلکت	فلکت
تفلیکت	

مشهور ترتیب لازم

عنی دانند بر هر دو صبیح

است :

① قوام بیع به ایجاب قبل است

طبق اصالة الهمزة عند انشاء اصل

صحة بیع اشتراط است .

② ایجاب و قبول است بر عقد

صدق نه کند بر آنچه لوفوا

این را خذ کرده ، ماده ۲۰ گفت بر آنچه بیع جعفر هر با ما است که دارد آن را از تیرد بر صبیح است

مفادش را بر شما کند که قدر او به اینست ! لکن در عروان در جهل گفت که صریح و بی دارن

= استخوان : ماده نرید مشهوره بود به عروان بن حکم

(تبعیه مشهوره بیع عروان به موش ، که چون

آنها را با کوزه انداخته بعد از معاوضه آن که

به صد حکمت کرد ، به این شرط که بعد از

خودش بر ماده نرید مخالف ما و لغوی کند

ماده نرید عروان را خذ کرد ، با باشر

عروان صبر بر باشر که آمده است و نه که

کلیه اشیای باقی و مشتری تقدم بر کلیه اشیای دیگرند # ادله آنجا که جایز است تقدم قبول را به

بیر نفق از کف دست تحت صیغه نخواست
هر دو توافق دارند، بی عقد است
و این اطلاق دارد.

① شک داریم در آمدن حکم بیع
الستی ب عدم ترتیب حکم بیع را داریم
② اصلاً کار مشتری قبول است و
کار با بیع ایجاب، در قبول تأخر
خواهی داشته است.

این حرف قبول
نسبت ایجاب لزوم با بیع نیست
که این بحث قبول ایجاب غیر مشتری
معامله قبول غیر بیع است ایجاب از
بیع و مشتری است
و ادله آنکه مقول بر است زیرا قبول
بدون ایجاب اصلاً معنا ندارد اینجا
خلاصه شده بر اینان مقدر کرده ایجاب با بیع
است و ایجاب مشتری، عقلاً در آن تقدم با بیع
هم مشتری لزوم ندارد این را سراسر داده به
حوزه ایجاب و قبول ایجاب

③ تقدم قبول بر حذف قواعد ایجاب
معاملات است، زیرا استواء
کردیم در باب معاملات همیشه ایجاب
قبل از قبول است.

هر جا که شک در
صلاح یا مفاد
موضوع اصالة المحصنة : که معامله شود
این اصل بار

۷/۱۶

هزار قصد معنای ندارد

تا هم قصد لفظ ندارد

معن اختیار بیع مکره از روی مبارکی اختیار صورت پذیرد:

- ① مقهور (علم)
- ② مقدر بیفایده
- ③ میل
- ④ ختم
- ⑤ شوق مؤثر
- ⑥ تحریک عفتت

موارد مجاز بیع مکره:

مکره محقق

بیع بی زکوة باشد

بیع بدون رضایت او را

احتکار (ماهی حی قیمت گذاری ندارد)

نقاه واجب النفقه

عبد مشرک مشاع (یعنی بعضی را آزاد کرد او را مجبور می کنند سهم بزرگ را بخرد)

کافر عبد مسلمان بخرد

کافر مصحف خریده باشد

دین به دیگری

باب اگر اه:

مکره : ثمر آلوده

مکره : فرد مذکور

مکره علیه : طلب مورد ثمر (مثل بیع)

امر متوجه به : استبد (مثل قتل)

شرایط صحت بیع:

① کمال (عقل بالغ)

② اختیار

③ قصد

عبد ارث برنده از پدر حرش

بیع مکره مثل بیع فصولی صحت ما احتسب دارد (رضای بعی آن را صحیح می کند، اخصت بیع را دارد)

این نرس مکره
کامل از علم
عبد احتسب
و مستطلا نلاس
نی خواصد

که نفقه پدر و فرزندان فقط حکم تکلیفی است

که نفقه همسر حکم وضعی دارد و می تواند شکایت کند و علاوه بر بعضی موارد بر ذمه همسر مانده!

اشرار طه لزوم بیع:

① مالک یا ولی اجازه دهد

② مشتری مدان باشد

(اگر مال معصوم یا غایب باشد)

نکته املنی
شیخ عباس قمی

اگر بدون اجازه مالک بیع کرد

بعداً اگر مالک اجازه داد اجازه او

کافیست از جهت بیع است.

اگر اجازه مالک را کافیست

بگیریم، نهاد بین عقد تا اجازه

ملک مشتری می شود و اگر

اجازه را تقرب عقد بگیریم نهادن

مالک خود مرد

اگر با بیع مقبول، حال غیراً فروخت، خریدار

آن نیز آن را به دیگری فروخت و خریدار بعد دیگری

تا چند مرتبه، حال اگر مالک آخرین معاهده را اجازه

کند، این مقفراً اجازه کردن مالموقنیت، زیرا

این طور می شود تصور کرد که بیع مقبول دیگر

آن را به آخرین خریدار فروخته است و اجازه مالک

کافیست از آن است که بیع است و غیر سایر

عقود مستقده صحیح کدام اجازت داده شده اند!

البته اگر از وسط اجازه

کند، تمام فایده مجازت و صحیح

می شود و اگر با بیع مقفراً

غیر مجاز بوده اند لذا صحیح

نبوده اند!

اگر یک با بیع فصولی حال غیر خود را
با یک ثوب معاوضه نماید پس ثوب را با
کس کتاب بعد کتاب را با یک فرس
معاوضه نماید در صورتیکه مالک، بیع آخر
را معز معاوضه کتاب با فرس را اجازه
نکند این مقتضی اجازه کردن تمام معاوضه
سابق است.

در اجازه کردن مالک

در بیع فصولی را

ملک کفایت نمی کند

حتم اگر علم به بیع باشد

ملک مالک باید الفاظ دال

بر اجازه کردن را استعمال

نماید ^۲صله اجرت

اگر مالک عقد بیع فصولی را
اجازه نکرده، حال را از
مشتری ببرد چون ملک از دست
و اگر مشتری تقرب در آن کرده باشد
وجوب را نیز باید به مالک مرداف
نماید.

چه بعد از تقرب از آن ملک استفاده کرده باشد

و چه استفاده نکرده باشد، زیرا اگر چه غیر داشته و در غایت بوده.

(ملک)

در صورت عدم اجازت مالک ← اگر نه؟ یا اصل ملک در دست مشتری
باشد از آن مالک است. حرک شود باید عوض را به مالک بدهد.

یا مشتری نیز نمون را از بایع مقصود
اقدم کند.

چون عند عقد مقصود، مشتری
عالم به عدم ملکیت بایع بوده
است و چه جاهل.

در عوض باید قیمت یوم تلف
را بپردازد نه قیمت روز
مرداحت را.

اگر بایع مقصودی حال ۲۰ درم را به ۵۰ درم به مشتری
مردحت، بعد مالک اجازت نکرده مالک ۲۰ درم از مشتری
گرفت عوض از حال که مشتری تلف کرده بود.

← مشتری زیادی قیمت را از بایع مقصودی
ع نگردید یعنی ۵۰ درم را بپردازد
خرد به این جهت که تحقیق دارد ضعیف بوده
است.

عوض و عوض

عین را از بیع بر نمی گیرد زیرا ~~عین را از بیع بر نمی گیرد~~ جمع نمی گویند.
یعنی ۵۱ درهم را بر نمی گیرد و گردن خود او است که تلف کرده.

مصنف رجوع مشتری به بیع فسخی را معتقد کرده است به عدم علم مشتری به عدم ملکیت بیع عند البیع!

اگر کسی ملک خود را به انتقام ملک دیگری

بدون اذن او فروخت

در ملک خودش بیع صحیح

است و در ملک او

بیع متوقف است بر

اجازت مالک

البته اگر مالک اجازه نکرده بیع را این اختیار با مشتری هست که یا عوض ملک را نگاه دارد و یا آن را نیز فسخ نموده تمام ملک را با بیع دهد و عین را بگیرد.

بایع تقوی

عام باشد به تقوی

✓ رجوع مشتری به غایتها و حساسیتها ← مشتری عام (بدان حق رجوع به بایع دارد) ← جاهل

✓ در تفاوت با قیمت واقعی

۱۵
۲۰
آن مقدار از قیمت را که به ازای حق

واقع شده حق رجوع به بایع مقویتر ندارد.

فیل: حق رجوع به

زاند را ندارد!

۵ + ۱۵ = ۲۰ → رجوع کلند
زاند اصل حق

به خاطر قاعده « كل عقد یقین بیهوده یقین نباشد و لا عکس »

← مشتری ضامن بیع است که برگرداند
اگر تلف او ضامن نیست است نه حق

تلا بیع

استثنا:

بایع ضامن است	و مشتری ضامن است
بیع را به مشتری دهد	حق را به بایع دهد.

بایع؛ وقتی ۱۵ دینار خرید بنا بر این بود که ضامن بیع ۱۵ دیناری

بارد نه بیشتر چون خود من اقدام نکرده بود.

مثلاً دو نفر بیع کردند و اتفاقاً بیع باطل بود و بیع هم تلف شد، نمی شود که قیمت را بپردازد اگر قیمت بیشتر از حق باشد!

هر چه خرج هم برای بیع کرده می تواند
از بایع مقضول ببرد (عز غارت است)

تمام این که زمانی
است که مشتری
جاهل باشد
به عقول بودن.

بایع مقضولی که مالک اجزات نکند مثل غائب می شود
یعنی برابر او حرام است.

جامانده:

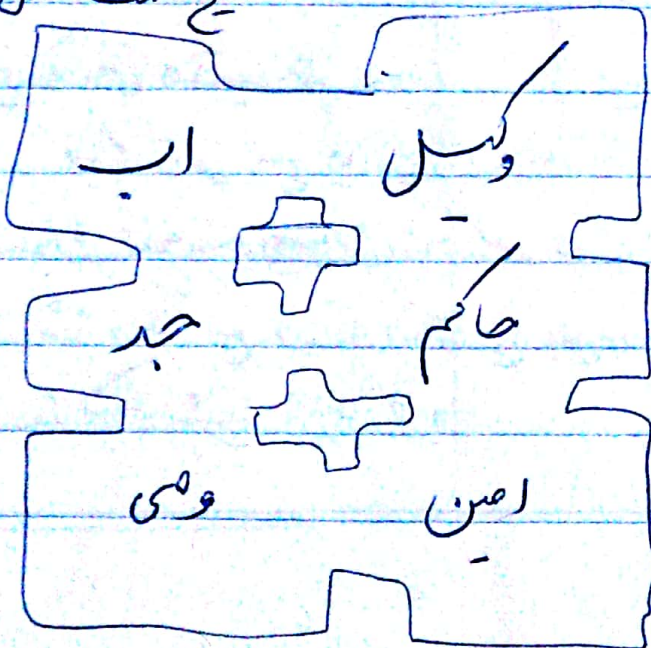
همانگونه که بیع از
طالک صحیح است،
از قائم مقام او نیز
صحیح است مثل:

موارد رجوع به
بایع مقضولی

اجرت منافع مستوفاد
" " غیر
غارت
زیادی تمت بعد از بیع
مخارج

حاکم المعاص

قلب کار که به چهار
مسئله را بریزد



به غیر از وکیل و شخص در بانی
حاضر است که تصرف در عوطف
عقد بامهر و خود عقد را ببندد.

وکیل اگر اذن بگیرد از
موکل می تواند وکیل دو طرف
بیع باشد.

مسائل اول

بیع خرد صحت منبت و بیع

عشرات به نفع

و مقصد انباش

و مباح قبل الحیازة

در زمین کسره که مال

عماسه است و

رباع مکه و ...

الاول : بیع باید قابل ملکیت باشد.

الثانی : بیع باید قابل تسلیم باشد.

لا یر بیع در بینه در آسمان صیغ منبت
لا یر در عبودان در عبودیت غیر موقوفه مال
در تمام بیع کرد.

الثالث : بیع باید آزاد باشد یعنی توانا وقف شده را فروخت

لا یر مگر آنکه از بین رفته در موقوفه باشد و نشود از آن نفع برد.

فروش ام ولد نیز جایز است مگر در هست موضوع:

- ① فی تمن وبقصتها مع ائسار مولاها
- ② اذا جنت علی عنو مولاها
- ③ اذا محز مولاها عن نفقتها
- ④ اذا ماتت قریبها ولا وارث له سراها
- ⑤ اذا كان علوقها بعد الارحمان
- ⑥ = = = = الاملاسی
- ⑦ = = ماتت مولاها ولم یخلف سراها وعلیه دین مستغرق
- ⑧ بیعها علی من تنعتق علیہ

۱۲ مورد دیگر نیز مسئد گفته شده است
جمیعاً ۲۰ مورد می شود البتہ فیه نظر (مسئد گفته شده است)

الرابع : اگر عبد از روی خط جنایت کرد، این جنایت مانع از فروش او نمی شود.

اما اگر عمدی بود بعین صورتی است بر رضایت مجز علیہ یا ولر او.

الخامس: شرط است علم بر ثمن از لحاظ مقدار و جنس و وصف.

بدون آن عقد بیع فاسد است و تبدیل
به عقد معاملات هم نمی شود زیرا در عقد بیع
معاملاتی نیز تنها صیغه معنواست و سایر شروط
بیع از جمله همین شرط در آن جاری و جاریست.

السادس: اگر ثمن و ستمن پیمانهای باشند یا وزنی و یا شمارشی باید
واحد عرفی مراعات شود و واحد معمول کافی نیست.

السابع: خرید جزء معلوم النسبة جایز است.

مثلاً ثمن یک چیز را بخرد

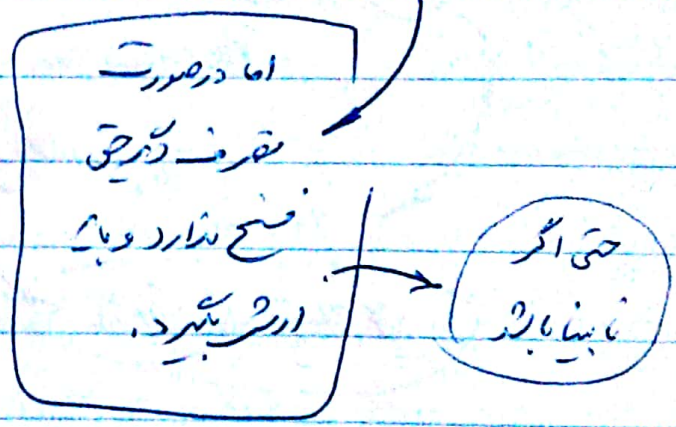
الثامن: ما حده ثمن یا مضمن از توصیف آن کفایت نکند.

اگر چه ما حده احتمالاً بوده و هنگام بیع حاضر نباشد.
(البته از آن چیز آنگاه که بیاید که تغییر نکند)

التاسع : اگر وسیع از آن چیزی بود که مزه اش را بوی در
 همیت آن ندارد (مثل عطر یا خندنگ) اختلاف است که
 آیا می توان به حیض وصف ظاهر گفتفا کرد هنگام خریدن یا

باید آن را مزه کرد یا بوید. مصنف گوید حجاز

و بنا بر این ندارد در اینکه صحیح است و همانگونه است که می خوانند
 اگر عیب است مستتر مختار است در فتح یا ارس



این حجاز خرید بدون آگاهی
 تا آنجایی رسد که می تواند هذوانه
 یا تخم مرغ یا گردها که اعتبار
 و آگاهی یافتن از آن مستلزم
 فادش است بدون علم
 بخورد و اگر فادش بود یا معیب
 بود، ارس بگیرد.

اگر بعد از کسر مالیت
 ندانسته باشد تمام فسخ را
 باز پس نگیرد نه فقط ارس!

اعوذ بالله من الهم والحزن بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله والصلاة والسلام على رسول الله

وعلى آله وآله...

در آن اجناس که امکان ما حده قبل از بیع است زیرا ما حده مستزم بیع است (مثل خوردن زخم و غیره)

بنا بر اصله الصلوة لئلا یغیب

زیرا تعریف زائد کرده و نیز می تواند بیع را منع کند

اگر سالم بود (بیع لازم است) اگر معیوب بود

سهل دماغه مشتری خاصه کرایه محل و نقل است زیرا از صحت آنکار اگر قابل

باید که سهم است بر عهده مشتری

است و لکن در آن اگر قابل به اصل (قول لول)

حالت ندانست (عین را باز پس نگردد)

هم بیعیم باز هم بر عهده مشتری است زیرا به دلالت او و قطرات او این محل نقل صورت گرفته است!

ممنوع از اصل است

یا از عین آنکار؟! = بعضی از جنوز

بمزه دارد اگر

اینجا بمزه حاصل می شود

در عقد شرط کردند در صورت

زیرا اگر قابل ردیم به اشک از اصل ممنوع بوده

فد حق فسخ نداشته باشد

مشتری می تواند عین را عقد الف بگیرد و اگر از صحت آنکار

قابل باشد آن عقد تخلف صحیح بوده و شرط آن حاکم است لذا مشتری حق رجوع به عین را ندارد

= مکلفان، این گروه در استیفاء و اجرا اینهم در هر دو حال امکان دارد

تشریح را ببینید، زیرا خود این که اگر هیچ باشد
من ضامن بنیم، شرط خلاف مقتضای عقد است که واجب الوفا
ست. (این شرط باطل است).

[الکلام، ضامن را که؟]

عمر را حاضر زنده؟

استدلال:

اسماً شرط مقتضای خلاف
مقتضای عقد، خود عقد را باطل
نکند!

فاسد

شرط ایمن عقد در نوع است؛ مقتضای خلاف خود عقد

مقتضای خلاف اطلاعات عقد

شرط فاسد همسند است.

عقد تمام به تو در تمام دو سال حق فروش به دیگری ندارد
(این شرط صحیح است و واجب الوفا)

= استدلال: ما اذ سئید باطله عیوم

که امده عقد فاسد بود!

بِسْئَالِ دَرِّ: اگر این شرط صحیح باشد، بی سبب

ندارد بطلان عقد و چه در آنجا و چه در بیابان

در حق افد من ندارم، زیرا المؤمنین عنه

مرد و ظلم، پس بی فوعد است شرط

اصلاً شرط حاصل می شود در صورت

فاسد همسند!

هوونه که از موضع استوی تا موضع کسور
(به عهدی کمتر بود)

از موضع انکسار تا سطح زیاده

(به عهدی باع است)

مک مک مک مک

سیدانه: انجام به عهده مستتر است زیرا
اولاً او شسته است دهنش ملک جامع
ثانیاً چون اصلاً حالت ندارد!

عقد هر انگه کلاً مؤونه به عهده است مطب جذبان و اجتناب!

العاشر:

فأرو ← جمع (پوست) | موشو
فأرة ← مفرد (یک پوست) | به معنی موش م هست

الحادی عشر:

جایز نیست که
در فرد سخن نزار
ماهی آسان
داینز نبردند
زیرا معلوم و
مشخص نیست

ل -
تجربه

۸۱۸

جایز نیست ششم روی بدن گوشت را ببردند

زیرا صفت آن معلوم نیست و مجهول است

آجام: ح. انچه = غایب: بیست

بعد از جدا شدن دو توپ فرس جایزه شود

مگر: ① فصل صید آن

رسیده باشد

سیدانه: این شرط صحیح است

سازنا: فقیه باید موفوع
شماره باره شش

یا ② فرود آمدن شرط آنکه همین آنگاه بکند

دوره نیز بر او اثر میکند!

دقت در یک صورت بیع

اولی تصور کنیم موهذع ششماره
حکم کردن اثر شده در []

زیرا این آثار در اسباج عامه مادامیک روی
درخت است بابت حده (دو بدن توپین) فرود آمدن بالود
ارده است

تمام این موارد که بعین جایز نبود، صلح جایز است.

دفع : پس

فتق : باز کردن

امره : وزن

قصب : فی

ضراع = ثدی : پستان

۸،۲۴

بهرت

الثانی عشر : بیع کرم ابرشم جایز است
زیرا حیوان طاقری است که
در آن منفعت است.

حیات الحیوان رموی

الثالث عشر : اگر بیع در ظرفی

باشد جایز است

بیع ~~مظروف~~ مظروف

اثر حنظام بیع باید وزن

عقر ظرف را کم کند.

ظلف : سه شکانه

حائز : هم است

حنف : هم است

حسب : وقت کندن پوست رسیده باشد یا صوف

لغطة حنفر : صدف بزجیات

دود : کرم

قر : ابرشم

مکس : چانه زن

اگر می خواهد ظرف را با مظروف ببرد

باید هر دو را بیع واحد و بابک قیمت

فرض کند که بیع است.

میل بیع ← →

سببات بیع :

۱) قنوعه در احکام تجارت (استاندا : واجب است) < ۲۴ عدد است >

الاجتهاد
الاعتدال

حاشیه آورد و
تغییر داد

۲) همسر را به یک چشم نگاه کند.

۳) اقاله را بپذیرد. < اختلف است در اینکه اقاله نسخ است یا صیغ جدید است >
« بطلان اقاله به این است که صلاً بیک طرف یا تغییر دهد این اقاله را بطلان کند »

۴) مصاد را ترش نکنند.

← اعدس واجب است.

۵) عیب مصاد را ذکر کند < خفی یا جلی > ← اعدس مستحب است.

۶) به هیچ عنوان قسم نخورد.

۱-
نوع

۷) مسأله در خرید و فروش و در اداء و دریافت قرض.

۸) مشتری سه بار بعد از بیع تکبیر بگیرد و شهادتین.

۹) فروشنده سنگین تر بگیرد و خریدار سبک تر بگیرد.

۱۰. صدق کار خود و ذم کلامی غیر نکنند.

۱۱. مستحب است از بیعیانه سود نگیرد.

۱۲. به آنکه وعده اجتناب کردی، زح از او بگیرد.

۱۳. زود به بازار فرود و در بیرون نیاید.

۱۴. با آدمهای بیت و ارادتی مبادرت نکنند و اینها را به برکت

۱۵. اگر کسی کیل و وزن را بدینست مستحب است ترک تو زمین

۸، ۲۹

استخوانا: باید نیت حرام است.

۱۶. اگر کسی زیاد می زند که به حواس بیشتر بخرد می فرودیم، تعجیل نکنند در زیاد کردن قیمت، تا او ساکت بشود پس مشتری قیمت را بیا فراید.

۱۷. سوم را ترک کند، بین طلوع فجر و طلوع شمس کار نکنند.

معامله در تجارت

(م)

۱۸) دخول در معامله دیگری نکند ، که قیمت بیشتری بگوید و معامله دیگر را به هم بزند تا خود معامله نماید .

معنی علی التام
احتمال به بیگانه
تأیید تریب و وفادار

۱۹) شهر نشین وکیل باید نشین در فروش مالک نشود .

این سر در همین
دینا عقاب دارند
به آخرت نرسند

به طور مطلق مانع هر وکیل فرد غریب نشود .

اگر بدوی تقاضای وکالت نماید باکی نیست

نیم نعل ۴
۸/۲۰

۲۰) به استقبال کاروان ننهد که اموات آن را بخرد و بعد بیاورد در شهر گران تر بفروشد .

- ۱) به قصد تلقی زوجه باشد
 - ۲) فاعل کاروان کفر از یم فرسخ باشد
 - ۳) کاروان جاهل به قیمت در بلد باشد
- با وجود این شروط مکروهی نشود .

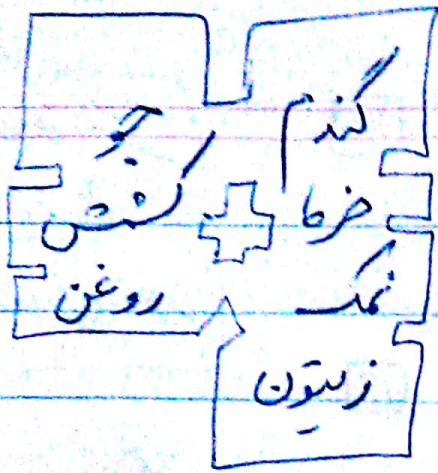
در کتب: کاروان
اگر تلقی و کبان را

دیگری کرده خرید از او هم مکروه نیست حتی در داخل شهر .

س : مقوف در چه صورت است اگر بدلیشک آن را بزند یا جعبه اش را که از آنک خارج نشود ؟
ج : این از تصرفات معقوف است ، مقوفات مورد عین ملک فروشنده در زمین برود .

۲۱

ترک کند احتیاط را در هفت چیز:



جمع الطعام برای افزایش قیمت

= شهید اول: اگر عزیزان

نمانند بدانند

مردم نیاز به آن داشته باشند

- شهید اول: مکره
- شهید ثانی: حرام

* مکره: احتیاط

مصیبت به هیچ
زمانی هم نیست بلکه
حاجت کافی است چهار
کراهت دلوایک روز
نگاه دارد.

که آن کالا مانع شود
عوام می شود.

خطایم و خوب بیع اگر محمد
به قیمت گزاف خواست
بفروشد طبق قاعده ضرار حاکم
شهرت گذاری کند.

شهید اول

شهید ثانی

۲۲

ترک ربا در محدود کند

در مکمل و موردن فقط حرام است

در صورت اجاب هم
حاکم نمی تواند قیمت گذاری
نماید بلکه او را مجبور کند
به کاهش قیمت نه اینکه
قیمت به او ابلاغ کند.

در معامله نسبه، اخذ ف در جنس هم
سبب کراهت است (مکمل و موردن).

۲۳

نیت رنج و وصیعه را ننویسد.

بایع: صد تومان است، ده تومان سود به تومانی دهم.

رنج ← بگوید: تراخ به تومی دهم با سود یا تراخی.

بایع: صد تومان است، یکم تخفیف یا تومانی، ۸۰ تومان بردارد.

وصیعه ← بگوید: تراخ ده یا نسیان یا تومانی.

چون شکل ربا را دارد اگر چه ربا نیت و اگر مکروه است.

قیل: حرام است، عملاً به ظاهر روایت.

۲۴

شرط صحت معامله در باب تلف و سلم.

موقوف به قبض و اقباض در مجلس است.

در سایر موارد که شرط نیت، مستحب است.

میرکنند بعد از قبض بفرودند، نه اینکه قبل از

قبض، حال را بفرودند. (اگر سگ و موران باشد).

معنی ننویسد: سود یا تومانی

یا تومانی است

یا تخفیف یا تومانی

تومانی است.

سپیده: الحق التحرم، روایت جواز صغیف است، جمع نمی گویند.

یس مشترکاً تا قبل از قبض حال، حتی بیع آن را ندارد.

سند، دلالت، جهت

دلایل صغیف روایت

حیوان : حیوان انسانی : عبید و عباد
 حیوان غیر انسانی : بقر، بعیر و ...

شرایط تکلیف حیوان انسانی :

- ۱) کافر اصلی باشد (مرتد)
- ۲) ذمی نباشد (ذمی)
- ۳) در جنگ ابر شود

* کسبی : ابر شدن

اگر بجای پیدا
 شد در دارالموت
 بود، عبید فرض
 می شود، اگر کار
 الاسلام بود،
 بعد از رشد اگر
 حوزش گشت
 عبید، عبیدی بود.

اگر کسر اقرار کند که
 عبید، اگر محمول الیه
 بود حکم کنیم که عبید است.

۲۹

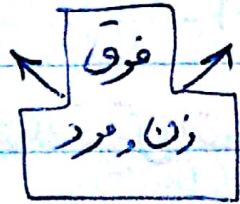
فرزند مانک پدر
 و مادر نیز شود و
 پدر و مادر مانک
 فرزندان خود نیز شوند.

« اقرار الیه علی انفسهم جائز »
 العقلاء

زن

مانک برادر، دای و عمو
 می تواند مسجود، مانک
 خواهر و خانه و عمو هم ولاد

مانک محرم خود نیز می شود (خواهر، عمو، خانه)
 و اگر مانک برادر و دای و عمو تر تواند مسجود.



وان علوا وان تولوا

معنای تمکین شدن به این است

که به محض خریدن و ملکیت ، نزد مورد تمکین آزادی شود.

چون تمکین در رجولیت باشد در ضمنی ، استصحاب ملکیت اولیه را عیناً کنیم فلذا در حکم زنا می شود.

در موردی هم که مرد برادر پدر خود را خریدار ضمنی است ، باز استصحاب بقای ملکیت می شود و در حکم عمو قرار می گیرد.

پس ضمنی دیگر حکم

زن را

پیدا می نماید و یکبار حکم

مرد را

تا مالک شود
تا مملوک شود

بذر اگر برده باشد
تمام فرزندان او اعتقالت
و نسب برده می شوند.

اگر موی تنین عبد کند معنی جنایت نماید و به هر وجه منتهی کردن برده منتهی گوشت را ببرد ، عبد آزاد می شود.

اگر در دار الحرب مسلمان باشد و احتمال

برود که بچه مسلمان باشد حکم به برقیقت نمی شود.

هر غنیمت جنگی و الیر که بدون اذن

اما بدست آید ، ملک امام است .

ولی در زمان غنیمت ائمه محسن را از برده برداشتند و تمکین آنرا اجازت کرده اند.

اهل سنت هم اگر ابر بگیرند ، مورد احترام است و طاهر است حکم به ملکیت آزاد می شود.

کسی که چون به اعتقاد خودشان خودشان را حقی می دانند.

صفا که : عالی که مستقیم از خود محمول گرفته می شود
سر سیدمانه دولت را مالک می دانند
اگر چه دولت دست من است

بجای ۹۲

اگر یک خریدار نیز از ده اج دائم کرد
و بعد از آن از موی خرید به مجرد خرید
زوجیت باطل می شود و از راه زوجیت
زوجه ای همذاع می شود و از طریق موی است

۱۱ اجماع
۱۲ تفصیل جامع شرکت است
نیز می باشد همچنانکه دید می آید

لا اراجم او مالکیت اجماع
تفصیل

و اگر عکس شود و زن مرد را خرید
زوجیت باطل می شود و وظی هم جائز
میست

مهریت حاصل می شود

اگر حیوان بار دله خرید (حتی نیز باردار)

اگر مطلق بود ← بقا در صلح با بیع
مشروط ← مطابق شرط

یا اگر تک کردند در بارداری کنیز
و بخوانند ملک مشترک کنند ————— و گویند اگر عمل درست آن هم حال تو...!

یا اگر اختلاف شد بایع گفت عمل مقدم بر بیع بود
و مشتری ادعا کرد که عمل بعد از بیع حاصل شد ← استصحاب عدم تقدم عمل بر بیع کنیم.

یا اگر در زمان عدم ملک داشتند دو استصحاب تقاضای کنند
اصلی عدم ورود عمل به ملک مشتری جاری می شود ← عمل ملک بایع است.

اگر به حساب اختیار به بانک نصف پدرش شد یا موارد دیگر
واجب است باقی را نیز بخرد.

به خاطر اطلاق

روایات این

احکام در صبی

و صبیته جاری

نمی شود پس تا بالغ

نشده اند غنای منی آید یعنی ملکیت باقی

می ماند.

و لذت زنا و تواند پدرش را بخرد، زیرا اصله از او است یعنی مرد.

و فصله احکام ولد شرعی را ندارد.

من . در صبی تغلیب غنای منی شود.

نخ: این دلیل بر آن است که در این حکومت دارد.

که ظهور او در مقصد 'مناغرة الجمع' است

اگر مرد نصف زوجه را بخرید

کل زوجیت باطل می شود.

تخم مرغ تابع برنده است

و علی به واسطه منکیت جایزه شود

مطلقاً (بر خلاف حمل)

دلر زن نیز از علی حرکت کند با او

نگیرد باید عده ننگه دارد.

حامل ↔ حامل

باردار ← غیر باردار

در بیع حیوان، شرکت منع جایز است

دلر شرکت معین جایز است به انتم بگوید این

حیوان را می خریدم بگو سرش را!

اگر قبل از قبض مشتری سقط کرد،

اختلاف قیمت حامل و ساقط را

بپردازد.

عکس آن است: ساقط بودن

عیب محسوب می شود لذا حامل

با ساقط قیمت متفاوت دارند و

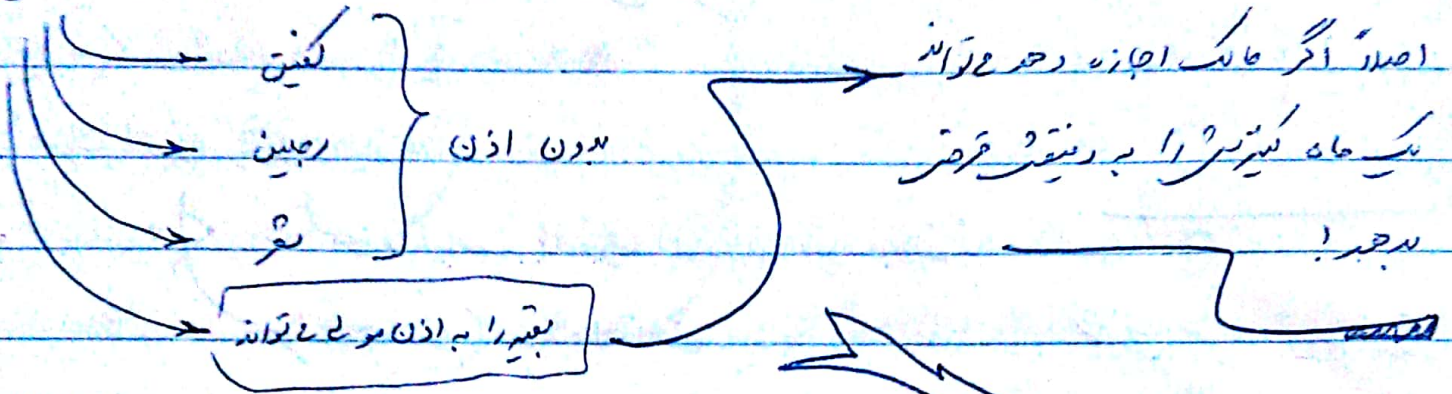
اذا انکره فتمام بیع جهالت به حمل است مانع

نیست چون آن مبیع باعرفن است نه بالذات.

ساقط معیوب محسوب می شود! [۱۱۰]

مجهض : سقط کرده جنین در خرید کهنه جایز است نظر کردن به وجه و حیوان

موانع حسن



حرمی نظیر حلال شده، مس کردن هم جایز است. « کهنه » « ل » « استکارانه »

لا یربع ام واجب است استبراء بایع
 لا و واجب است استبراء مشتری مگر آنکه بدهد
 بایع استبراء نموده است ، یا اینکه زن
 باشد!

مستحب است بلکه می‌خورد الحس را
 تغییر دهد و بهتر نماید.
 به او چیزی بدهد (تاخیر)
 از حواج کهنه فرزاده مکرده است

لا مکره است جدا کردن طفل و مادر من اراد
 حنثه سال . (احیاء عرصة است)

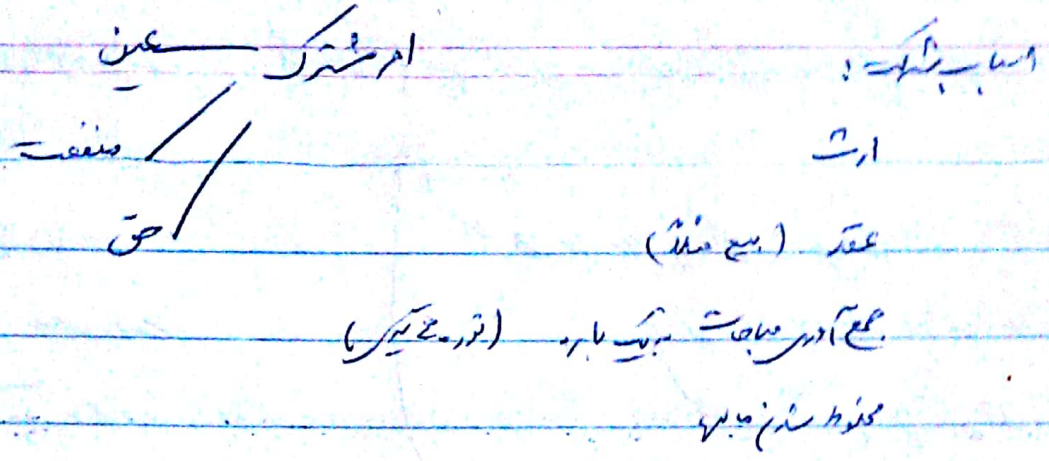
البته اگر قیمت صفات باشد
 باید نسبت گیری کرد و آن نسبت را
 از من بازگرداند.

که مثل از من و یا در زمین خیار اگر در محمول عمیه حاصل شد
 مشتری حق رد یا ارض دارد.

عناقر: رمی، الذوات (حدود) ✓ آیت بیع بالنسبة به اجزاء برقی و علم (اصناف) (مهرشم)

- استعدادات زبان
- ① معنودک
 - ② پدید آمدن
 - ③ مسکن و حرم (از سده سیزدهم)
 - ④ راه عن القصر
- خبر بجهت → برادر اهل نمودند (تولیه)
- له یا نه بیدت < هراجه >
- یا تبعض < هواصفت >
- خبر بجهت < مساومه >

- ### حصار
- ① حصار مجلس
 - ② حصار حیوان
 - ③ حصار شرط
 - ④ حصار قاهره از سرودن
 - ⑤ حصار آنچه در هفت روز فاسدی شود
 - ⑥ حصار رؤیت
 - ⑦ حصار غنیمت
 - ⑧ حصار علی
 - ⑨ حصار تدبیر
 - ⑩ حصار اشتراط
 - ⑪ حصار شدت
 - ⑫ حصار تقدر تسلیم
 - ⑬ حصار تبعض صفت
 - ⑭ حصار تدبیر
- اسباب حجر:
- صغیر بودن
 - دیوانه بودن
 - بند بودن
 - در شنگ
 - سفاقت و بیساری



نوع احکامیه شرعی شرکت عینی (شرکت در اموال) جایز است

شرکت در غیر معتبر؟

- ۱- شرکت افعال : دو نفر هر کدام برابر حفظ کنند و هر دو ملوک شرک باشند.
 - ۲- مفادضه : چیزی بین آنها شرک باشد جز قوت بعد از آن و باسرتن
 - ۳- وجوه : دو آدمی در مالیک آید و بعد در کتیر بآید با هم ظرفیتند
- عکس و در بر داف شرک است